تجربه

بچه‌های خوب در ماه خوب



هدی برهانی
آموزگار

شب‌های ماه رمضان همیشه بلند بوده است. آن‌قدر بلند که مثلا می‌شد همه وبلاگ‌ها را بگردی، برایشان نظر بگذاری، یک قسمت از سریال محبوبت را ببینی، در شبکه‌های اجتماعی چرخ بزنی، چندباری تا آشپزخانه بروی و در یخچال را باز کنی، ظرف‌های باقی مانده از افطار را بشویی و آخر سر باز هم وقت اضافه بیاوری. فرقی نمی‌کرد ماه رمضان در تابستان باشد یا زمستان، ماه رمضان شب‌هایش طولانی بود و شب بیداری‌اش واجب. برای همین هم هست که هرسال باید فکری به حال بچه‌هایم بکنم. به‌خصوص این یکی‌دو سال که با آمدن کرونا دیگر نه خبری از مهمانی‌های افطار است و نه حتی می‌شود برای یک مناجات شبانه به مسجد رفت. این ایام گرچه همه‌اش سخت است اما شب‌های طولانی ماه رمضانش سخت‌تر است. امسال اما ما و نهم‌ها متفاوت‌تر از همیشه به استقبال رمضان می‌رویم. ما و نهم‌ها تصمیم گرفته‌ایم که در رمضان نه‌تنها بخوانیم، بلکه بنویسیم.

بگذارید اول از خواندنی‌ها بگویم. از «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» از شاهکار مهدی آذر یزدی که حالا دیگر چند نسل است میان کودکان ایرانی می‌گردد. من همیشه دوست داشتم بچه‌ها داستان‌های بی‌نظیر این کتاب را بخوانند اما خب قانع کردنشان برای خواندن کتابی که داخلش خبری از دامبلدور و ماتیلدا نبود کار سختی بود.

برای نسلی که شخصیت‌های محبوبش از دل بچه‌های لجباز در می‌آیند، گفتن از کتابی که مثل یک سرمایه است برای ما خیلی سخت است. اما هرچه قدر هم سخت باشد ما و نهم‌ها از پسش برخواهیم آمد. ما تصمیم گرفته بودیم هر شب یا هر دو شب یک‌بار یک قصه بخوانیم و چه چیزی بهتر از داستان‌های دوست‌داشتنی که برای بچه‌های خوب نوشته شده بودند. اما از قرار اولمان که بگذریم می‌رسیم به قرار دوم. نوشتن! اما نه هر نوشتنی! ما و نهم‌ها که دیگر در آستانه جوانی هستند، تصمیم مهمی گرفته بودیم. ما می‌خواستیم در ۳۰ شب ماه رمضان از حال و هوایمان بنویسیم. می‌خواستیم برای خودمان یک کتابچه درست کنیم از احوالات‌مان در بهترین ماه خدا. ۳۰ شب، ۳۰ ورق از دفترمان را با مناجات، حرف، خواهش پر می‌کردیم و علاوه بر تمرین نوشتن به یک گنج گرانبها می‌رسیدیم. یک گنجینه ارزشمند از آنچه در دومین رمضان کرونا بر ما گذشته بود. از این‌که در شب سوم چه آرزویی داشتیم تا این‌که در شب بیست و هفتم به خدا گفته‌ایم زودتر سر و ته ماه را هم بیاورد که دیگر نای گرسنگی کشیدن نیست. ما تصمیم گرفته بودیم بنویسیم، داستان‌هایی را که از دلمان برمی‌آمد و قرار بود چند سال بعد بر دلمان بنشیند. قرار بود چند نسل همراهمان باشد و هر رمضان شرح حال‌مان را بیان کند. راستی یادم رفت بگویم، می‌خواهیم نام دفترمان را بگذاریم «قصه‌های خوب از بچه‌های خوب». بچه‌های خوب در ماه خوب خدا.

ماجرای بازخوانی کتاب روز دهم

بی‌توجه به دغدغه نوجوانی



نجمه نیلی‌پور
روزنامه‌نگار

مدیر انتشارات مثل همیشه بعد از این‌که چاپ اول هر کتابی تمام می‌شد، برای چاپ مجدد کتاب، شورایی به نام «تجدید کلمات» با حضور پنج کارشناس و خود نویسنده تشکیل می‌داد تا اگر در کتاب مشکل یا کمبودی وجود داشته در چاپ جدید رفع و اصلاح شود. تا قبل از این‌که کرونا بیاید این جلسات با حضور نویسنده و پنج کارشناس در ۱۰ روز کاری به صورت مستمر برگزار می‌شد اما حالا همه آن ۱۰ جلسه به صورت مجازی و در یک جلسه سه ساعته برگزار می‌شود. آقای نظارتی در ایام عید دو تا از کتاب‌ها را برای بررسی و کارشناسی جهت چاپ دوم برایم فرستاده بود. یک کتاب نوجوان و دیگری هم برای بزرگسالان بود. به جهت آن‌که هنوز نوجوان درونم فعال است اول دست به کار کتاب نوجوان شدم. «دهم عید» عنوان کتابی بود که باید به چاپ دوم برسد. موضوع کلی کتاب داستانی تاریخی مربوط به عهد محمدعلی‌شاه قاجار است. هر چند من از همان سالی که تاریخ وارد چرخه درس‌های مدرسه‌مان شد دل خوشی از این درس خشک و پرمغز نداشتم، اما حالا به لطف کارشناسی کتاب‌ها چند وقتی بود تاریخ‌خوان شده بودم و جانفرساتر از آن هم این‌که باید به نقد و بررسی‌شان می‌پرداختم. با این‌که کتاب در ۱۵۶ صفحه نوشته شده بود ولی خوانش بسیار سختی داشت و چند روزی مشغول مطالعه‌اش بودم. بالاخره مطالعه به پایان رسید و حالا مشغول تایپ کردن موارد اصلاحی این کتاب هستم: «به نام خدا. کارشناس: مریم غفرانی؛ نام کتاب: روز دهم؛ مثل همیشه در ابتدای کلام از طراحی جلد نامناسب کتاب می‌نویسم. از این‌که به هیچ عنوان مناسب مخاطب نوجوانش نیست و هیچ رغبتی را به جهت شکل ظاهری کتاب در مخاطب ایجاد نمی‌کند. بنابراین از نمره ۱۰، نمره یک به این کتاب تعلق می‌گیرد. مورد دوم در مورد صفحه‌آرایی و شکل ظاهری صفحات است که آن هم نادیده یا بهتر بگویم اصلا دیده نشده است.



اما در مورد موضوع و محتوای کتاب. به نظرم می‌رسد این‌که بدانیم نوجوان امروزمان چه دغدغه‌ای دارد و چه مسائلی ذهنش را درگیر کرده اولین مسأله‌ای است که هر نویسنده نوجوان باید قبل از نوشتن کتاب خود به آن توجه داشته باشد. این‌که صرفا یک قسمتی از تاریخ را برداریم و در موردش بنویسیم و شخصیت‌هایی را خلق کنیم در زمانه حال، کافی نیست. بلکه توجه به مخاطب و نیازهای او باید در صدر نوشتن کتاب برای نوجوانان باشد. در روایت داستان به شکل ملال‌آوری راوی به توصیف صحنه‌های داستان پرداخته و به جای دیالوگ محور بودن، راوی مدام در ذهن آشوب و ملتهب شخصیت اول داستان که همان جیران است به سر می‌برد و بیشتر وقایع داستان را از طریق ذهن وی پیش می‌برد که این از هیجان و نوسان داستان کاسته و موجب افزایش ملال و حتی ترک داستان در اواسط کتاب توسط مخاطب نوجوان می‌شود. این کتاب که در حال و هوای زمان پادشاهی سلسله قاجار نوشته شده با توصیفات خاص صحنه‌ای در آن زمان توانسته به‌خوبی موقعیت زمانی و مکانی شخصیت‌ها را جلوه‌نمایی کند اما درخصوص روایت داستان تا حد زیادی برای مخاطب خستگی‌آفرین است. جیران شخصیت اول داستان دهم عید دختری ۲۰ ساله است که به سبب فقدان مادر، سرپرستی برادرش که پنج سال از خودش کوچک‌تر است به‌عهده او افتاده، مکان داستان در مشهد مقدس و زمانش در عصر مشروطه و پادشاهی محمدعلی‌شاه قاجار اتفاق افتاده است و به نظر بنده به‌عنوان کارشناس، این زمان و مکان به جهت القای مسائل تاریخی به ذهن مخاطب صحیح انتخاب شده است.

اما برای نقدی که به روایت داستانی این کتاب وارد است قسمتی از متن را خدمت‌تان به‌عنوان سند ارائه خواهم داد: «احمد که بدون هیچ حرفی داخل اتاق شد، او هم پا تند کرد و به سمت اتاق رفت. بوی زغال زد توی دماغش. اولین چیزی که دید جسم مچاله شده‌ای زیر یک لحاف نو بود که روی زیلوی کف اتاق کز کرده بود. برای چی در این اتاق بود؟ می‌دانست و نمی‌دانست. دلش چنگ خورد. چیزی تا گلویش بالا آمد و به زور فرو داد. دهانش تلخ و خشک بود. انگار زهر هلاهل، انگار چوب. با پاهایی که مال خودش نبود جلو رفت. بالای سر جسم زیر لحاف ایستاد. عجیب بود. اگر به لحاف دانه اناری نو در آن خرابه فکر می‌کرد؟ موهای جوگندمی را که از زیر لحاف پیدا بود دید و زانوهایش تا شد و نشست کنارش با دست‌هایی که سرد و سرخ شده بود و بی‌حس، لحاف را کنار زد. اشکش که افتاد روی صورت کبود و آش و لاش آقاجانش، فهمید که بغض هم داشته. باز در سرش پیچید: «صلی‌ا... علی الباکین علی الحسین.» گفت: «یا امام رضای غریب»... همان‌طور که ملاحظه فرمودید اگر به جای این توصیفات، چاشنی دیالوگ محوری در روایت داستان بیشتر استفاده می‌شد، به شور و هیجان و پویایی داستان کمک بسیار مؤثر و مفیدی می‌کرد.

در پایان از خانم فاطمه سلطانی و انتشارات محترم جهت نوشتن داستان و نشر و بسط آن برای نوجوانان به جهت افزایش آگاهی بسیار متشکرم و از درگاه الهی برای ایشان بهترین‌ها را خواستارم.

بیست و سوم فروردین ماه یک هزار و چهارصد، مریم غفرانی، کارشناس ارشد کتابداری...

این‌که ما بدانیم نوجوان امروزمان چه دغدغه‌ای دارد و چه مسائلی ذهنش را درگیر کرده اولین مسأله‌ای است که هر نویسنده نوجوان باید قبل از نوشتن کتاب خود به آن توجه داشته باشد

برگ سبز، فاکتور فروش و کمپانی سواری چری تیگو ۵ دنده اتومات مدل ۱۳۹۴ رنگ سفید شماره پلاک ایران ۵۶-۳۹۹ج۹۵ شماره موتور mvm484ftaf000644 شماره شاسی NATGBATL8F1000701 به‌نام مرضیه بحری چافی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

سندکمپانی و برگ سبز سواری سمند LX - EF7 مدل ۱۳۹۷ رنگ سفید روغنی شماره موتور 147H0351392 شماره شاسی NAACR1HW6JF460240 شماره پلاک ۱۹ط۶۴۱ - ایران ۴۶ به‌نام رحمت عنایتی ملاسرائی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.